

زحاف در زبان عربی و فارسی دری

محمد اسماعیل ناصری^۱

چکیده

علم عروض در میان زبان‌های عربی و فارسی دری از کاربردهای ویژه خود برخوردار است؛ زیرا دارای خصوصیات مخصوص به خود است. طوری که بر همه آشکار است که کاشف علم عروض خلیل بن احمد نحوی است، ولی به مرور ایام علم عروض در زبان فارسی گونه‌ای را به خود اختصاص داده و کم و بیش تغییراتی را نسبت به علم عروض در زبان عربی به خود راه داده است که این همه را می‌باید از توانمندی‌های شاعران و بزرگان فارسی زبان دانست؛ به گونه‌ای که بعد از خلیل بن احمد نیز سه بحر دیگر را دانشمندان زبان فارسی به وجود آوردند. در میان زحافات عروض زبان فارسی و عربی تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. تغییرات در تفاعیل عروضی زبان عربی به دو گونه زحاف و علت نامیده شده است که زحاف نیز به نوبه خود به دو گونه مفرد و مزدوج تقسیم گردیده است که هریک از آنها نیز دارای تقسیمات دیگری می‌باشند، ولی تغییراتی که به اسم علت خوانده شده است از جمله تغییراتی است که اگر در تفاعیل رخ دهد، متابعت‌اش بر شاعر حتمی است، تغییر دیگری به اسم علت جار و مجرای زحاف دارد که اگر در تفاعیل آمد تکرارش الزامی نیست و برعکس تغییرات تفاعیل در عروض زبان فارسی به اسم زحاف خوانده شده که تمامی آن تغییرات در تفاعیل عروضی زبان عربی را دربرمی‌گیرد.

کلمات کلیدی: زحاف عربی و فارسی، ادبیات تطبیقی، عروض زبان عربی و فارسی دری.

ismailnaseri550@gmail.com

۱- استاد بخش زبان عربی دانشگاه کابل، افغانستان

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰

۱- مقدمه

عروض بر وزن فاعول کلمه‌ای مؤنث است که در بردارنده قواعد آشنای تشخیص شعر درست از شعر نادرست است و اما درمورد معنای عروض میان علماء اختلاف است... این واژه مشتق از عَرَض (پیشکش) است، و به معنی راه در کوه نیز آمده است. عروض به گونه استعاره به کار رفته و منظور ناحیه است که شعر هم یک ناحیه از نواحی علوم ادب عربی است، عَرُوض جمع أَعَارِیض به معنی میزان و سنجش شعر که به وسیله آن شعر خوب از شعر ناهنجار شناخته شود و نیز بر آخر مصراع اول بیت اطلاق می شود و به همین شکل معانی زیادی ارائه گردیده است که جهت اختصار به چند معانی اکتفا گردید (انیس، ابراهیم، ۱۳۸۲: ذیل ع، ر، ض).

۱-۱- پیشینه تحقیق

درباره علم عروض در دو زبان فارسی و عربی، کتاب‌ها و مقالات فراوانی در دسترس است، اما به مقاله یا کتابی که درباره زحافات عروض در دو زبان عربی و فارسی دری به گونه مقایسه‌ای تحقیق کرده باشد، برخوردیم؛ لذا بر آن شدم به نگارش مقاله درباره مقارنه بین زحافات زبان پارسی دری و عربی پردازم.

۱-۲- اهمیت پژوهش

این مقاله به گونه علمی و تحقیقی زحافات عروض در دو زبان (عربی و فارسی دری) را مورد بررسی و کاوش قرار داده و نکاتی را نیز در مورد ویژگی‌ها و تفاوت‌های زحافات هر دو زبان بیان کرده است که خود راهگشای بهتر برای فهم زحافات زبان‌های مذکور می‌باشد.

۱-۳- هدف تحقیق

هدف از تحقیق زحافات در زبان‌های مذکور آشنایی و توضیح بیشتر برای پژوهشگران و دانشجویان و آشکار نمودن پیوند عروض عربی و فارسی دری است. همچنین هدف دیگر از تحقیق زحافات در دو زبان یافت روابط و همگامی عروض در زبان عربی و زبان فارسی دری بوده است تا هر دانشجو، پژوهشگر و محصلی بتواند به گونه ساده درک کند که زحافات عروضی در دو زبان مذکور از لحاظ کاربرد و ویژگی‌ها به هم قرابت و نزدیکی دارد.

۴-۱- سؤالات تحقیق

این مقاله به دنبال پاسخ دادن به این سؤالات است که زحافات در زبان عربی و فارسی دری با هم چه تفاوت‌هایی دارند؟ آیا نحوه کاربرد زحافات عروضی در زبان عربی و زبان فارسی دری یکسان است یا خیر؟ و آیا منشأ زحافات عروضی در زبان عربی و زبان فارسی دری یکی است یا فرق دارد؟

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

علم عروض: عبارت از علمی است که به وسیله آن می‌توان احوال آخر ابیات شعری را، از حیث حرکت و سکون، لزوم، جواز، فصیح و قبیح آن شناخت. و آن عبارت از حروفی است که شاعر خویشتن را برای آوردن آن در آخر تمامی ابیات قصیده مکلف می‌شمارد (هاشمی، ۱۹۹۱: ۱۳۶).

عروض: جمع عَرُوض در معنی کالا و متاع از هر نوعی به جز درهم و دینار، مقدار کالای عرضه شده برای فروش در بازار؛ « العَرُضُ وَ الطَّلَبُ »: عرضه و تقاضا؛ « عَرَضُ الخَالِ »: تقاضانامه؛ « الشَّيْءُ عَرَضٌ عَيْنِي »: آن چیز در مقابل چشم من است؛ « يَوْمُ العَرَضِ »: روز دین، روض: طاری شدن، سانح شدن (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۰) و پیش آمدن، عارض شدن (اخیانی، ۱۳۸۱: ۵۰۰۸) آمده است.

همچنین گفته شده است عَرُوض: جمع کلمه أَعَارِض: میزان و سنجش شعر است که بوسیله آن شعر خوب از شعر ناهنجار شناخته می‌شود و نیز بر آخر مصراع اول بیت اطلاق می‌شود (انیس، ۱۳۸۲: ۴۶۷). عروض به گونه استعاره نیز به کار رفته و منظور از ناحیه است که شعر هم یک ناحیه از نواحی علوم ادب عربی است (استادی، ۱۳۹۴: ۵۸۷).

مباحث زحافات عروضی عربی و فارسی دری در برگزیده موارد آتی است: تعریف زحاف، انواع زحاف، جار و مجرای علت، زحاف مختص به عروض فارسی دری، زحافات مشترک بین فارسی دری، زحاف مختص به عروض عربی.

نقص که در تفاعیل رخ می‌دهد به دو گونه است: ۱- زحاف ۲- علت.

۱- زحاف: در لغت به معنی الإسراع (دوش) و در اصطلاح عبارت از تغییر است که مطلقاً مختص به سبب است، هرگاه در بیت از قصیده وارد شود الزامی نیست که در تمام ابیات

آن بیاید و هم هیچ‌گاه بر و تد وارد نمی‌شود.

۲- علت: در لغت به معنی مرض و در اصطلاح عروضی عبارت از تغییر است که غیر مختص به اسباب بوده، هرگاه عارض شود لازمی باشد و در عروض و ضرب می‌آید، برخلاف زحاف که در هر کجا می‌تواند بیاید.

نقص جائزی به دو گونه است: ۱- مخصوص جزء اول تمامی ابیات است. ۲- جای مشخص ندارد، ولی در هر کجا می‌تواند بیاید و اما آن که جای مشخص ندارد به نام زحاف یاد می‌شود و به دو گونه است: حذف حرف. حذف حرکت. و باز هم زحاف به دو گونه دیگر مفرد و مزدوج تقسیم می‌شود.

۱- زحاف مفرد هشت تاست که شامل حذف حرکت و حذف حرف می‌شود:

۱- اضمار: ساکن ساختن حرف دوم متحرک از تفعیله است. مانند: مَتَفَاعِلِن = مَتَفَاعِلِن می‌شود و به مستفعلن تبدیل می‌شود.

۲- خبن: حذف حرف دوم ساکن از تفعیله است. مانند: فاعِلِن = فاعِلِن. فاعلاتن- فعلاتن. مستفعلن- متفعلن به مفاعِلِن بدل می‌شود و هم از مستفَعِن لِن متفَعِن لِن می‌گردد که به مفاع لِن تبدیل می‌شود. مفعولات نیز به معولات و فِعُولَات تبدیل می‌گردد.

۳- وقص: حذف حرف دوم متحرک از تفعیله است. مانند: مَتَفَاعِلِن = مَفَاعِلِن. اضمار و وقص در بحر کامل و خبن در بحر دیگری مانند: مدید، بسیط، متدارک، سریع، منسرح و مقتضب نیز می‌آید.

۴- طی: حذف حرف چهار ساکن از تفعیله است. مانند: مُسْتَفْعِلِن = مُسْتَعِلِن که به مفتعلن تبدیل می‌شود. در بحر بسیط، رجز، سریع، منسرح و مقتضب می‌آید.

۵- عصب: ساکن ساختن حرف پنجم متحرک از تفعیله. مانند: مَفَاعِلْتِن = مَفَاعِلْتِن می‌شود که به مفاعیلن بدل می‌شود.

۶- قبض: حذف حرف پنجم ساکن از تفعیله. مانند حذف نون از فَعُولِن = فَعُولٌ. و نیز مفاعیلن به مفاعِلِن بدل می‌شود.

۷- : حذف حرف پنجم متحرک از تفعیله. مانند: مَفَاعِلْتِن = مَفَاعِلْتِن می‌شود. بحوری که در آن قبض وارد می‌شود هزج، طویل، مضارع، متقارب است، ولی عقل و عصب فقط به بحر وافر وارد می‌شود.

۸- کف: حذف حرف هفتم ساکن از تفعیله. مانند: مفاعیلن = مفاعیل^۱. و نیز از فاعلاتن که فاعلات و از فاع لاتن فاع لات و مستفع لن مستفع ل باقی می‌ماند. کف در بحرهای طویل، مدید، هزج، رمل، خفیف، مضارع و مجتث می‌آید.

زحاف مزدوج به چهار گونه است:

- ۱- خزل: اجتماع اضمار و طی در یک تفعیله را گویند. (اسکان دوم و حذف چهارم) مانند: مَتَفَاعِلُن = مَتَفَعْلُن. فقط در بحر کامل می‌آید و به مفتعلن تبدیل می‌شود.
- ۲- خبل: اجتماع خبن و طی در یک تفعیله (حذف دوم و چهارم ساکن) را گویند. مَسْتَفْعِلُن = متعلن می‌شود. خبل در بحر بسیط، رجز، سریع و منسرح می‌آید و نیز از مفعولات در بحر سریع و منسرح می‌آید که به معلات و به فعلات بدل می‌شود.
- ۳- شکل: اجتماع خبن و کف (حذف دوم و هفتم ساکن) را گویند. مانند: فاعلاتن = فَعَلَاتٌ. در بحر مدید، رمل، خفیف، و مجتث می‌آید و هم از مستفع لن در بحر خفیف و مجتث می‌آید که به متفع لن و به مفاع ل بدل می‌شود.
- ۴- نقص: اجماع کف و عصب (ساکن ساختن حرف پنجم و حذف حرف هفتم) را گویند. مانند: مفاعَلَتِن = مُفَاعَلُتٌ به مفاعیل تبدیل می‌شود. فقط به بحر وافر می‌آید.

زحاف جار و مجرای علت:

همان طور که گفته شد زحاف تغییراتی است که اگر در تفعیله رخ داد حتمی نیست که باید در تمامی تفاعیل قضیده بیاید، ولی برعکس زحاف جار و مجرای علت همان زحاف است که در مقام علت قرار می‌گیرد. اگر در بیتی از شعر آمد، آمدنش در تمامی ابیات ضروری است، فقط در عروض و ضرب می‌آید و در بحر طویل و بسیط نیز می‌تواند بیاید، مانند: قبض عروض طویل و ضرب دوم آن، و همچنان خبن عروض اول بسیط و ضرب اول آن در تفاعیل شعری.

ألقاب زحاف:

- ۱- معاقبه: هیچ‌گاه دو ساکن همزمان حذف نمی‌شود، ولی همزمان ثابت می‌ماند، در بین دو سبب یک جز واقع می‌شود که در بحور: هزج، طویل، وافر، کامل و منسرح می‌آید، ولی در اکثر اجزاء در بحر مدید، رمل، خفیف و مجتث می‌آید.

۲- مراقبه: هیچ‌گاه دو ساکن همزمان حذف نمی‌شود، ثابت هم نمی‌ماند، فقط در بحر مضارع می‌آید.

۳- مکانفه: می‌تواند حذف گردد یا ثابت بماند، و یا یکی از آن دو حذف گردد. نقص که به جزء اول بیت اختصاص دارد، حذف حرف اول از تفعیله است، فقط در وتد مجموع رخ می‌دهد. در بحر منسرح در سه جزء واقع می‌شود. اول: فعولن، که مسمی به تلم است در صورتی که به آن قبض وارد شود، به آن آثرم گویند. مثلاً درفعولن که عولن می‌شود با قبض ثرم است.

مثلاً:

هل يرجعن لی لَمَّتِیْ اِنْ حَضَبْتُهَا	إلی عهدھا قبل المشیب خضابھا
0//0// 0/0// 0/0// 0/0//	0//0// 0/0// 0/0// 0/0//
عولن مفاعیلن فعولن مفاعلن	فعولن مفاعیلن فعول مفاعلن

مثال:

ثرم: یا اَ حَوَيْنا من اَبینا وَاَمنا	ذروا مو لیننا من قُضَاعه یذھبا
0//0// 0/0// 0/0// 0/0//	0//0// 0/0// 0/0// 0/0//
فَعْلُ مفاعیلن فعولن مفاعلن	فعولن مفاعیلن فعول مفاعلن

ثرم در بیت اول طوری آمده که فعولن مقبوض به فعول و فعول به فَعْلُ بدل شده است. دوم آن به نام حَرْم مسمی شده هرگاه به آن قبض وارد شود، اشتر و اگر به آن کف وارد شد، اُخرَب نامیده می‌شود. مفاعیلن به فاعیلن تبدیل می‌شود و شتر نیز به همین‌گونه از مفاعیلن به فاعلن بدل می‌شود و خرب نیز به همین منوال مفاعیلن به فاعیلن بدل می‌شود. سوم مفاعلتن که عصب نامیده می‌شود در صورتی که به آن عصب وارد شود اَقْصَم، و اگر به آن عقل وارد شد اَجْمَم، و اگر به آن نقص وارد شود اَعْقَص نامیده می‌شود. اگر عصب وارد شود مانند: مفاعلتن که به فاعلتن بدل می‌شود و مثال جمم که مفاعلتن به فاعلن بدل می‌شود. و مثال اعقص که در اصل مفاعلتن به فاعلتن بدل می‌شود (انصاف، ۱۳۹۴: ۱۴۵). علت به دوگونه است: بالزیادت و بالنقص تقسیم گردیده که هر یک دارای انواع مخصوص خود هست.

علت بالزیادت:

- ۱- الترفیل: ترفیل: زیادت سبب خفیف به تفعیله که در پایانش وتد مجموع باشد. این زیادت در بحر کامل می‌آید. مانند: متفاعلن که بعد از زیادت به متفاعلاتن تبدیل می‌شود.
- ۲- التذییل: تذییل: زیادت یک حرف ساکن به تفعیله که در آخرش وتد مجموع باشد. که به نام تَذِییل یاد می‌شود. تذییل تنها در بحر بسیط، کامل و متدارک می‌آید، ولی در بحر رجز به گونهٔ شاذ استفاده می‌شود. مانند این که تفعیله متفاعلن است، ولی یک حرف ساکن به آن زیاد می‌شود مُتفاعِلانٌ می‌گردد.
- ۳- التسیبغ: تَسْبِیغ: زیادت حرف ساکن به تفعیله که در آخرش سبب خفیف باشد. در بحر رمل می‌آید که فاعلاتن به فاعلاتان بدل می‌شود (عتیق، ۱۹۹۹: ۱۹۸).

علت بالنقص:

- ۱- حذف: از بین بردن سبب خفیف از آخر تفعیله (فعلون = فعو) و (مفاعیلن = مفاعی) و (فاعلاتن = فاعلا). (فعو) به (فَعَلَ). و «مفاعی» به «فعلون» و «فاعلا» به «فاعلن» تبدیل می‌شود. در بحرهای طویل، مدید، رمل، هزج، خفیف، و متقارب می‌آید.
- ۲- حَذُّ: حَذُّ: حذف وتد مجموع از آخر تفعیله. در بحر کامل رخ می‌دهد (متفاعلن) که به «مُتفا» و (متفا) به «فَعْلن» بدل می‌شود.
- الصَّلْمُ: حذف وتد مفروق از آخر تفعیله. در بحر سریع می‌آید. مانند: (مَفْعُولاتٌ) به «مَفْعُو» و (مفعو) به «فَعْلن» بدل می‌شود.
- تَشْعِیث: حذف اول وتد مجموع مانند حذف عین از تفعیله. در بحر خفیف، مجتث، متدارک می‌آید. (فاعلاتن - فالاتن) که (فالاتن - و یا فاعاتن) که به «مفعولن» بدل می‌شود.
- ۳- صلْم: حذف سه حرف آخر فاعلاتن و ساکن کردن ماقبل آنهاست (حذف سبب و قطع وتد) که از فاعلاتن «فاعل» می‌ماند و آن را به «فع لن» تبدیل می‌کنند و به آن اصلْم می‌گویند. پس صلْم عروض فارسی بتر عروض زبان عربی است.
- ۴- قطع: حذف حرف ساکن از وتد مجموع از آخر تفعیله، و اسکان ماقبل آن (فاعلن - فاعل) و (متفاعلن - متفاعل) و (مستفعلن - مستفعل) که (فاعل) به «فَعْلن» و (متفاعل) به «فَعْلاتن» و (مستفعل) به «مفعولن» تبدیل می‌شود که در بحر بسیط، متدارک، کامل

و رجز می‌آید.

- ۵- قصر: حذف حرف ساکن از سبب خفیف در آخر تفعیله، و اسکان ماقبل آن (فَعُولُنْ) - فَعُولْ) و (فاعلاتن - فاعلاتْ). و این در بحر رمل، مدید، خفیف و متقارب می‌آید.
- ۶- قطف: حذف سبب خفیف از آخر تفعیله و ساکن ساختن ماقبل آن (مفاعلتن) که به «مفاعِلْ» بدل می‌شود و در بحر وافر می‌آید.
- ۷- بتر: اجتماع حذف و قطع در یک تفعیله است. در بحر متقارب و مدید می‌آید. مانند: (فعولن) که «فع» می‌شود و (فاعلاتن) نیز به (فاعل) بدل می‌شود.
- ۸- وَفَف: ساکن ساختن حرف هفتم از تفعیله که در بحر سریع و منسرح می‌آید. (مفعولاتْ - مفعولاتْ)
- ۹- کشف: حذف حرف هفتم ساکن از تفعیله. در بحر سریع و منسرح می‌آید. (مَفْعُولَاتْ - مَفْعُولَا) و (مفعولا) را به «مفعولن» بدل می‌کنند.

علت جار و مجرای زحاف

- ۱- تشعیت: حذف حرف اول و تد مجموع از تفعیله مانند حذف حرف عین از فاعلاتن در ضرب خفیف و مجتث که فالاتن آن نقل به مفعولن می‌گردد.
- ۲- حذف عروض متقارب: گاهی عروض اول متقارب محذوف می‌آید در یک قصیده و بعضی اوقات عروض دیگر آن ذکر می‌گردد.
- ۳- خرم: حذف حرف اول و تد مجموع در اول تفعیله بیت شعری تنها در بحور می‌تواند بیاید که تفاعیل آن فعولن بوده و در بحر طویل متقارب باشد. اسم دیگر به اعتبار اجتماعش به زحاف دیگر را اسم ثلم خوانده‌اند. خرم فعولن همراه قبض به اسم ثرم نامیده می‌شود که فعولن تبدیل می‌شود به (عول) نقل به (فعل).
- ۴- خزم: خَزْم: عبارت از زیادت است که یک حرف و یا بیشتر از آن در جزء اول بیت، اکثر اوقات این زیادت به فاء و واو انجام می‌شود، ولی بیشتر از چهار حرف نمی‌باشد. و گاهی در اول سطر دوم نیز می‌آید و در تمام انواع شعر می‌تواند بیاید. از ویژگی‌های این زیادت این است که هرگاه حذف شود بیت سالم باقی می‌ماند. در تقطیع بنا بر حذف آن کدام تغییر رخ نمی‌دهد.
- مانند:

أشددُ حيازيمك للموت فيان الموت لا قيكاً
ولا تجزع من الموت إذا حلَّ بواك (المعيارفي اوزان الاشعار)

پس «اشدد» خزم است که از چهار حرف متشکل است.

اما زیادت که در بیت به گونه اصل می آید به نام تَتْمِيم یاد می شود. این همان زیادت است که به ضرب یک چیز خفیف نسبت به عروض اش اضافه می شود که به اصلش برمی گردد. مانند: فاعلاتن که عروضش فاعلن محذوف است و ضرب آن فاعلاتن می آید (ابومحمد، ۱۹۹۸: ۱۳۴).

همچنین می توان گفت که عله به دو گونه: با زیادت و با نقص است؛ همان طور که اشاره شد در گذشته (ترفیل، تذیل، تسبیغ) از جمله عله به زیادت است، ولی (حذذ، صلّم، حذف، قطع، وقف، کسف، قصر، قطف، بتر) از جمله عله با نقص است، اما (تشعیث، حذف در عروض متقارب، خرم، خزم) از جمله زحاف جار مجری عله است، هرگاه در تفعیله آمد لازمی است که باید در بقیه نیز بیاید.

اما برخلاف عروض عربی زحافات در عروض فارسی به چیزی اطلاق شده که در عروض زبان عربی برخی آن را زحاف و برخی دیگری آن را عله و هم بعضی از این زحافات را جار مجرای عله نامیده اند. پس در زبان عربی ابتدا باید زحافات را شناخت و سپس به تقطیع اوزان بحور آن پرداخت، ولی در زبان فارسی قبل از هر بحر زحافات آن مورد بررسی قرار می گیرد و بعد از آن بحر مورد نظر (عقیل، ۱۹۹۹: ۱۶).

اکنون به زحافات عروض زبان فارسی می پردازیم:

گرچه در علم عروض زبان فارسی دری به تمامی زحاف و علت که در عروض زبان عربی وجود دارد زحاف نامیده شده ولی تفاوتی بین شان وجود ندارد، اما در عروض زبان عربی این گونه نیست، بلکه زحاف و علت به نوبه خود دارای ویژگی های مخصوص به خود هست که ذکرشان در بحث قبل گذشت. حال می خواهیم هم پیرامون زحاف زبان فارسی دری توضیح مختصری بدهیم و هم اشاره کوتاهی به تفاوت آنها داشته باشیم.

قبض در لغت به معنی باز گرفتن است و در اصطلاح علم عروض، حذف حرف پنجم است که در مفاعیلن «ی» است. پس از انداختن حرف پنجم از مفاعیلن، مفاعلن می ماند که به آن مقبوض می گویند (آذرنوش، ۱۳۹۳: ۹۸).

کف: در لغت به معنی درنوردیدن دامن جامه یا نابینا کردن است و در اصطلاح علم

عروض، حذف حرف هفتم است از جزوی که رکن آخر آن سبب خفیف باشد. از مفاعیلن وقتی «ن» حذف شود مفاعیلُ باقی می‌ماند که به آن مکفوف می‌گویند.

خرم: در لغت به معنی بریدن بینی است و در اصطلاح علم عروض، انداختن «م» مفاعیلن است که فاعیلن می‌ماند و آن را به مفعولن تبدیل می‌کنند و به آن اخرم می‌گویند.

تخنیق: در لغت به معنی گرفتن گلو است و در اصطلاح علم عروض همان خرم است. در شعر عربی خرم تنها در اول بیت جایز است، اما در شعر فارسی در وسط هم می‌آید. این است که عروضیان ایران وقتی خرم در حشو بیت (وسط) بیاید به آن تخنیق یا مخنق می‌گویند.

خرب: در لغت به معنی شکافتن و پهن شدن سوراخ گوش یا خراب شدن است و در اصطلاح علم عروض، حذف حرف اول و حرف آخر مفاعیلن است که از آن فاعیلُ می‌ماند و آن را به مفعولن تبدیل می‌کنند و اخرب می‌گویند.

شتر: جمع دو زحاف قبض و خرم است. چون از مفاعیلن «م» و «ی» حذف شود از آن فاعلن می‌ماند و به آن اشتر (پلک چشم دریده) می‌گویند.

حذف: انداختن «لن» (سبب خفیف) است از آخر مفاعیلن که از آن مفاعی می‌ماند و آن را به مفعولن تبدیل می‌کنند و به آن محذوف می‌گویند (انصاف، ۱۳۹۴: ۴۵).

قصر: حذف «ن» و ساکن کردن «ل» مفاعیلن است که از مفاعیلن مفاعیلُ می‌ماند و به آن مقصور می‌گویند.

هَتم: حذف سه حرف آخر مفاعیلن و ساکن کردن حرف ماقبل آنها. از مفاعیلن، مفاعُ می‌ماند و آن را به فَعولُ تبدیل می‌کنند و به آن اهتم می‌گویند. هتم را اجتماع حذف و قصر دانسته‌اند.

جَبَ: انداختن دو سبب (عیلن) از آخر مفاعیلن است که از ان مَفا می‌ماند و آن را به فَعْلُ تبدیل می‌کنند و محبوب می‌گویند.

زَلَل: اجتماع هتم و خرم است که از مفاعیلن «فَاعُ» می‌ماند و به آن اَزَلْ می‌گویند. بتر: اجتماع جَب و خرم است که از مفاعیلن «فا» می‌ماند. آن را به فع تبدیل می‌کنند و به آن ابتر می‌گویند، ولی در عربی اجتماع حذف و قطع را گویند که با عربی تفاوت ندارد. تسبیغ: افزودن «ا» است قبل از «ن»، مفاعیلن تبدیل به مفاعیلان می‌شود و به آن

مستبع می گویند.

خبین: حذف حرف دوم ساکن است که از فاعلاتن «فاعلاتن» می ماند و به آن مخبون می گویند.

شکل: اجتماع خبن و کف است در فاعلاتن که از آن «فاعلاتن» می ماند و به آن مشکول می گویند.

اجتماع خبن وحذف: از فاعلاتن «فعلن» می ماند که به آن مخبون محذوف می گویند. اسباغ: افزودن «الفی» است قبل از حرف آخر فاعلاتن که تبدیل به «فاعلاتن» می شود و به آن مستبع می گویند.

تشعیت: تبدیل فاعلاتن است به «مفعولن» یا با حذف «ع» و یا با حذف «ل».

جحف: آن است که از فاعلاتن «فع» بماند و به آن محجوف می گویند.

طمس: همان جحف است و به آن مطموس می گویند.

ربع: اجتماع صلح و خبن است که فاعلاتن تبدیل به «فَعْلٌ» می شود و به آن «مربع» می گویند.

قطع: حذف «ن» مستفعلن وساکن کردن «ل» است که از مستفعلن مُسْتَفْعِلٌ باقی می ماند که آن را به مفعولن تبدیل می کنند و به آن مقطوع می گویند.

ازالت: افزودن «الفی» است قبل از «ن» مستفعلن که تبدیل به مستفعلان می شود و به آن مذال می گویند.

ترفیل: افزودن یک هجای بلند است به آخر مستفعلن که تبدیل به مستفعلاتن می شود و به آن مرقل می گویند.

خبل: در لغت به معنی فساد و تباهی عضو است و در اصطلاح علم عروض حذف حرف دوم و چهارم ساکن (س و ف) از مستفعلن است که مُتَعِلِنٌ باقی می ماند و آن را به فَعَلْتُنْ تبدیل می کنند و مخبول می نامند؛ در واقع مخبول، مطوی مخبون است.

طی: در نوردیدن و پیچیدن. در عروض حذف چهارمین حرف ساکن است از مستفعلن و مفعولات که از مستفعلن «متفعلن» باقی می ماند و آن را به «مفتعلن» تبدیل می کنند و به آن مطوی می گویند و از مفعولات «مفعلاتن» باقی می ماند که آن را به «فاعلاتن» تبدیل می کنند و به آن مطوی می گویند.

قطف: ساکن کردن لام مفاعلتن است وحذف یک هجای بلند از آخر آن که از آن

مُفاعِل می ماند و آن را به فعولن تبدیل می کنند و به آن مقطوف می گویند. در عربی اجتماع حذف و عصب می باشد

حذف: «عِلن» (وتد) از آخر مستفعلن است که از آن مُسْتَف می ماند. آن را به فع لن تبدیل می کنند. و به آن احد می گویند وحذف علن از متفاعلن که متفا باقی مانده و به فعلن تبدیل می شود.

رفع: حذف «مُس» (سبب) است از اول مستفعلن که از آن تَفْعِلن می ماند. آن را به فاعلن تبدیل می کنند و به آن مرفوع می گویند.

کشف: حذف «ت» از آخر مفعولات است که از آن مفعولا باقی می ماند. آن را به مفعولن تبدیل می کنند و به آن مکشوف می گویند.

اجتماع خبن و کشف: فعولن.

اجتماع طی و کشف: فاعلن

وقف: ساکن کردن «ت» مفعولات است که از آن مفعولات باقی می ماند و به آن موقوف می گویند.

اجتماع طی و وقف: فاعلان با فاعلات

جدع: حذف «مفعو» (دوسبب) از اول مفعولات و ساکن کردن «ت» در آن است که از آن «لات» می ماند. آن را به فاع تبدیل می کنند و به آن مجدوع می گویند (احمدنژاد، ۱۳۸۵: ۸).

زحافات که ویژه زبان فارسی است:

زحافات که ذکرشان می آید ویژه زبان فارسی هستند: تخنیق، اشتر، هتم، جَب، زلل، طمس، ربع و جدع. این زحافات مخصوص عروض زبان فارسی است، ولی اضمار مخصوص عروض زبان عربی و بقیه موارد بین علم عروض هر دو زبان متشکر است، با آن که برخی از آنها در زبان عربی زحاف و برخی دیگر علت و هم زحاف جار مجری علت نامیده شده است.

ویژگی های عروض زبان فارسی: هرگاه شعری زبان فارسی را مورد تقطیع و بررسی قراردهیم آن گونه که ویژه خودش است گفته می شود. مانند: بحر هزج مثنی سالم. در صورتی که دارای هشت تفعیله باشد. و یا بحر هزج مسدس مقصور، بحر هزج مسدس مکفوف محذوف، بحر هزج مثنی مخرّب مکفوف محذوف، بحر هزج مسدس مخرّب مقبوض

محدوف، بحر هزج مثنی حدوف حشو و عروض، بحر هزج مثنی مقصور حشو و عروض، بحر هزج مربع محدوف، و یا هم بحر هزج مثنی اخرب مخنق ازل خوانده می‌شود. برخلاف عروض زبان عربی در زبان عربی این گونه نیست، بلکه اگر از بحری باشد و در آن زحاف و عله رخ داد باشد و هم مجزوء و یا مشطور و یا منهوک باشد، فقط با ذکر همان زحاف و علت عارض شده در عروض و ضرب، عروض را به گونه مؤنث می‌نویسند و ضرب را به گونه مذکر می‌آورند. مانند: بحر طویل مجزوء محدوف و یا هم مقصور مخبون... به همین اندازه ولی از تعداد تفاعیل آن که در فارسی یادآوری می‌گردد، در عربی یاد نمی‌شود.

۳- نتیجه گیری

علم عروض یکی از علوم اساسی در هر دو زبان عربی و زبان فارسی دری بوده و جهت بهتر فهمیدن ادبیات هر دو زبان مذکور فهم علم عروض یکی از شروط اساسی است؛ زیرا ادب در هر زبان استوار به نظم و نثر آن زبان است، اما عدم فهم علم عروض در هر زبان باعث عدم تفکیک نظم (کلامی که دارای وزن و قافیه باشد) آن زبان می‌گردد. شناخت اشعار و شاعران گرانسنگ هر دو زبان مذکور وقتی فراهم می‌شود که میزان سنجش خوب و بد را بفهمیم و از آن آگاهی داشته باشیم. نحوه کاربرد زحافات عروض هر دو زبان یکسان نبوده بلکه ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد.

تغییرات در تفعیله‌ها در عروض زبان عربی را به دو گونه زحاف و علت می‌نامند به نسبت این که ورود زحاف در تفعیله‌ها غیر لازم است و ورود علت در تفعیله‌ها لازم و حتمی است. همچنین زحاف و عله دارای انواع و اقسام خود هستند، اما عروض زبان فارسی نیز دارای تغییراتی است که به نام زحاف یاد شده ولی با این تفاوت که زحاف در عروض عربی دارای انواع خود است، ولی در زبان فارسی به تمامی تغییراتی که در عروض عربی زحاف و عله نامیده می‌شد، در عروض فارسی زحاف نامیده شده است. همچنین برخی از زحافات که در عروض عربی وجود دارد، در زمره عروض فارسی دیده نمی‌شود. که از این جمله می‌توان اضممار را نام برد. همچنین بعضی از زحافات در زبان فارسی وجود دارد که در زمره زحاف و عله عروض زبان عربی نیز نیست. مانند: جحف، طمس، ربع و جدع.

کتابشناسی

- ۱- ابومحمد، البشیر عصام أبو محمد المراكشی، (بی تا)، *دروس مختصرة فی علمی العروض والقوافی - للمبتدئين*، بی جا.
- ۲- احمد نژاد، کامل، (۱۳۸۵)، *عروض وقافیة*، چاپ اول، تهران: آبیژ.
- ۳- آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۹۳)، *فرهنگ معاصر عربی- فارسی. براساس فرهنگ عربی انگلیسی هانسور*، جلد ۱، دوره ۱۶، تهران: نشرنی.
- ۴- اخیانی، دکتر جمیله؛ امیر فیض، هاله؛ انصاری، مرجان و دیگران، (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن به سرپرستی دکتر حسن انوری*، چاپ هفتم، تهران: سخن.
- ۵- استادی، هوشنگ، (۱۳۸۶)، *فرهنگ فارسی مبین*، چاپ اول، جلد ۱. تهران: انتشارات ترانه.
- ۶- انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۹۴)، *فرهنگ کامل فارسی*، چاپ اول، جلد ۱، انتشارات بین المللی سرور سعادت.
- ۷- انیس، ابراهیم؛ منتصر، عبدالحلیم؛ الصوالحی، عطیه؛ خلف احمد، محمد، (۱۳۸۲)، *فرهنگ المعجم الوسیط (عربی- فارسی)*، مترجم محمد بندر ریگی، چاپ هفتم، جلد ۲، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۸- درویش، دکتور عبدالله، (۱۹۸۷/۱۴۰۷)، *دراسات فی العروض والقافیة*، الطبعة الثالثة، مكتبة الطالب الجامعی.
- ۹- دهخدا، علامه علی اکبر، (۱۳۷۲)، *فرهنگ جامع دهخدا*، چاپ اول از دوره جدید، ۱۴ جلد، تهران: انتشارات روزنه.
- ۱۰- الزمخشری، جارالله، (بی تا)، *القسطاس فی علم العروض*. بی جا.
- ۱۱- عتیق، الدکتور عبدالعزیز، (۱۹۸۷/۱۴۰۷)، *علم العروض والقافیة*، الناشر دارالنهضة العربیة.
- ۱۲- عقیل، سعید محمود، (۱۹۹۹/۱۴۱۹)، *الدلیل فی العروض*، الطبعة الأولى، بیروت: للطباعة والنشر والترزیع.
- ۱۳- مصطفی، محمود، (۱۹۹۶/۱۴۱۷)، *اهدی سبیل الی علم الخلیل العروض والقافیة*، الطبعة الاولى، بیروت: للطباعة والنشر والترزیع.
- ۱۴- المطیری، محمد بن فلاح، (۱۴۲۵ - ۲۰۰۴)، *القواعد العروضیة وأحكام القافیة*

- العربیة، الطبعة الأولى، بیروت: مكتبة اهل الأثر.
- ۱۵- الهاشیمی، الدكتور محمد علی أستاذ الأدب العربی فی کلیة الآداب للبنات فی الرياض، (۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۱م)، *العروض الواضح وعلم القافية*، طبعه الأولى، دمشق: دارالقلم.
- ۱۶- وحیدیان، تقی کامیار، (۱۳۹۱)، *بخش دوم (قافیه، عروض، سبک شناسی و نقد ادبی)*، چاپ هفتم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب.

References

- 1- Abu Mohammad, Bashir Assam Abu Mohammad Moroccan. (No date). *Dorus-e moxtasare fi elm' alaruz' va alqavāfi-llembtedeine*. No place.
- 2- Ahmadnejād, Kāmil. (2006/1385SH). *Aruze va Qāfie*. First Edition. Tehran: Ay(')iž'.
- 3- Axiani, D. Jamila, Amir Feyz, Hāle, Ansāri, Marjān, other people. (2002/1381SH). *Farhang-e bozorg-e soxan be sarparasti-e Dr. Hassan Anvari*. Seventh print. Tehran: Soxan.
- 4- Anise, Ebrāhim, Montesar, Abdulhaim, Sawalhi, Atiyye, Khalf Ahmad, Mohammad. (2003/1382SH). *Farhang-e Al-Mu'jam Al-wasit*. (Arabi-fārsi). Translator Mohamed Bandar Rigi. Seventh print. Tehran: Islamic Publishing House.
- 5- Ansāfpour, Qolamrezā. (2015/1394SH). *Farhang-e kāmel-e fārsi*. First Edition. Kabul: Sarvar-e Sa'adat.
- 6- Aqil, Sa'id Mahmoud. (1999/1378SH). *Al-dalil fel arouz*. Beirut.
- 7- Atiq, Dactr Abdelaziz. (1987/1366SH). *Elm-e Aruz' va Qāfie*. Renaissance House Arabi.
- 8- Azarnuš, Azartāš. (2014/1393SH). *Farhang-e Mo'āser-e arabi-fārsi*. Tehran: Našr-e Ney.
- 9- Darviš, Dr. Abdollāh'. (1987/1366SH). *Dirasat fel Aruz' val Qāfie*. Eighth edition, Community.
- 10- Dehxodā, allāme' Ali Akbar. (1993/1372SH). *Farhang-e Jāme' Dehxodā*. First Edition. Tehran: Roznah.
- 11- Hashemi, Dr. Mohammad Ali the teacher of the Arabic literature of Riyadh. (1991/1370SH). *Alaruz' olvāzeh va elmolqāfie*. First Edition. Dameshqe: Dārolqalam.
- 12- Matiry, Mohammad Bin falāh. (2004/1383SH). *Al-qavāed al-aruzi'e va elmolqāfie*.

Beirut:Maktabahlolasar.

13- Mostafā,Mahmoud.(1996/1375SH). *Ehdessabil Ela Elmexalil Al aruz' valghafiyeh*. Beirut.

14- Ostadi,Hušang.(2007/1386SH). *Farhang-e fārsi-e Mobin*. First Edition. Tehran:Tarāne.

15- Vahidiān,Taqi Kamyar.(2012/1391SH). *Qāfie-Aruz'-Sabkšenasi va Naqd-e adabi*. Seventh print.Tehran: Ketāb.

16- Zamaxšari,Jārallāh.(No date). *Alqestās fee elmolaruz'*. No place.